

پس مانده از تاریخ

نگاهی به چند کتاب زندگی نامه نوشته کاظم مزینانی

شهناز صاعلی

زندگی افراد است و هم چون تمام داستان‌ها با ملاک‌های شخصیت‌پردازی، طرح و زمینه، سبک نوشته، یکدستی یا انسجام درون‌مایه و در مورد کتاب‌های مصور یا تصویری، کیفیت و سهم تصاویر، مورد ارزیابی و ارزشگذاری قرار می‌گیرند. در زندگی‌نامه‌ها نکات خاص‌تری هم مورد توجه است؛ زیرا بایستی ترسیم دقیقی از زمان و مکان زندگی شخصیت مورد نظر ارائه دهند و حقایق را به صورت الگوی جذاب عزم و اراده، موفقیت و بصیرت و بینش، به جریان بیندازند.

زندگی‌نامه پلی بین واقعیت و داستان است. زندگی‌نامه‌نویس باید بین آن‌چه واقعیت دارد و تعبیر و تأویل دقیق درباره آن‌چه ممکن است حقیقت داشته باشد، تعادل ایجاد کند. در این ژانر نیز مانند رئالیسم تاریخی، درستی و دقت در ثبت واقعیت، اصلی بسیار مهم است. هنگام خواندن یک زندگی‌نامه، بنا را بر اعتماد بر سندیّت و اعتبار آن متن و بازگویی موثق موضوع متن می‌گذاریم. زندگی‌نامه‌های خوب، با پایه قرار دادن مواد منبع، حقایق موثق و به تمام و کمال واقعی درباره زندگی فرد و دوره‌ای که در آن بوده و نیز با به کارگیری سبکی جذاب، به کودکان کمک می‌کنند تا



زندگی‌نامه، تاریخ زندگی یک فرد است. زندگی‌نامه‌ها فرصتی برای کودکان و نوجوانان فراهم می‌آورند تا درباره زندگی افرادی که آثار قابل توجه و چشمگیری از خود به جا گذاشته‌اند و نیز درباره دوران زندگی‌شان، نکات جالبی بیاموزند. بیوگرافی یا زندگی‌نامه، یک ژانر کاملاً تثبیت شده در ادبیات است. زندگی‌نامه داستانی درباره

ارزش خواندن داشته باشد؟ نویسنده در زندگی نامه، ملزم به در نظر داشتن دو موضوع است: تاریخ و فرد موضوع زندگی نامه. تاریخ نشانگر حقایق تاریخی دوره و زندگی فرد است و فرد نیز شخصیت خاص موضوع زندگی نامه. با در نظر گرفتن این مؤلفه، زندگی نامه‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- داستان زندگی نامه‌ای: زندگی نامه‌هایی که بیش از دیگر زندگی نامه‌ها، داستانی هستند و به تمامی شامل گفت‌وگوی تخیلی و بازسازی حوادث زندگی یک فرداند.

● محمد کاظم مزینانی، در نوشتن زندگی نامه امام حسین و امام دوازدهم، شیوه تازه‌ای را تجربه کرده است. کتاب سوار سوم که درباره واقعه کربلاست، به شکل واگویه است

۲- زندگی نامه داستانی: مبتنی بر پژوهش و واقعیت است، اما گفت و گوها و مکالمه اشخاص خیالی است.

۳- زندگی نامه موثق: داستان کاملاً مستند و حتی گفت و گو براساس مدارک و اسنادی است از آن چه افراد خاصی در زمان خاصی واقعاً گفته‌اند. زندگی نامه‌هایی از این دست، براساس منابع دست اول، نظیر نامه‌ها و یادداشت‌های روزانه، مجموعه نوشته‌ها و عکس‌ها نوشته می‌شوند.

دقت و صحت ارایه زندگی نامه، کار آسانی نیست؛ مگر آن‌که نویسنده در آن موضوع، تخصص داشته باشد.

این تقسیم‌بندی به این موضوع نیز بازمی‌گردد

دیدگاه‌شان را دربارهٔ رمان تاریخی، توسعه و تکامل بخشند، نظریات و عقاید مختلف را بشناسند و با شخصیت‌های تاریخی همدلی کنند. زندگی نامه‌های خوب، به بچه‌ها می‌آموزند که تمام مردم نیازها و خواست و آرزوهای اصلی یکسانی دارند. کودکان و نوجوانان با مطالعه این کتاب‌ها، بین زندگی و امیال و اهداف خود و کسانی که در گذشته زندگی می‌کرده‌اند، نوعی پیوند و نزدیکی می‌بینند و مشکلات و مسایل و روابط زمان حاضر را در پرتو مشکلات و مسایل و روابط گذشته، مورد نظر قرار می‌دهند.

زندگی نامه نویسان ماهر و موفق، می‌توانند درک خوانندگان نوجوان خود را دربارهٔ تاریخ و استعدادهای نهفته خویش غنی سازند و سرانجام، این‌که هر زندگی نامهٔ خوب، تعامل بین فرد و حوادث تاریخی را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که دورهٔ تاریخی یک فرد و فرهنگ او، چگونه بر زندگی او تأثیر می‌گذارد. همچنین، بر این نکته تأکید می‌کند که هر فرد، چگونه بر دوره و فرهنگ زمان خویش تأثیر گذاشته است. تصویر زنده و دقیق مردم در طول تاریخ، تاریخ را برای خوانندگان زنده می‌سازد.

تعدادی از زندگی نامه‌ها، حوادث زندگی موضوع زندگی نامه را به ترتیبی که رخ داده، بازگو و تعریف می‌کنند. تعدادی دیگر اپیزودی‌اند و فقط دورهٔ خاصی از زندگی فرد را برجسته می‌کنند و برخی نیز گزارشی تفسیری یا تحلیلی‌اند که در آن‌ها، حوادث خاصی گزینش می‌شود و به گونه‌ای ارایه می‌گردد که جنبهٔ خاص یا کُنه زندگی شخصیت موضوع را آشکار سازند. در ارزیابی زندگی نامه، موارد زیر در نظر گرفته می‌شود:

دقت و صحت

آیا داستان، شرح حالی موثق بر پایه مواد منبع است؟ اگر نه، آیا در آن اطلاعات معتبری هست که

که در یک زندگی نامه خاص کودکان و نوجوانان تا چه اندازه می توان واقعیت های تاریخی را گنجانند و چقدر می توان به داستان سرایی پرداخت؟

جزئیات اجتماعی: زمینه و طرح

آیا واقعیات و روایت داستان، به خوبی در هم ادغام شده اند؟ آیا جزئیات اجتماعی، جالب و دقیق هستند و یا فضایل، موفقیت و هنر فرد مرتبط اند؟ شخصیت موضوع زندگی نامه و دستاوردهای او

است. در حالی که برخی از زندگی نامه نویسان، به ترتیب زمانی پیش می روند و به تمام طول عمر شخصیت می پردازند. سنگین گام برداشتن در میان جزئیات خسته کننده و بی روح، درباره هر چیزی که در زندگی شخصیت اتفاق افتاده، کتاب را آشفته و انباشتن کتاب از نام ها، تاریخ ها، حوادث و مکان ها، زندگی نامه را هم چون دایره المعارفی می سازد که به احتمال زیاد، عکس العمل خواننده نوجوان (و حتی بزرگسال) در برابر آن، ملال و بی حوصلگی خواهد بود.

● به نظر می رسد که

نویسندگان هم چون مزینانی

که به شرح و ارایه حوادث

تاریخی و زندگی نامه ها

می پردازند، برای گریز از شیوه

سنتی زندگی نامه نویسی،

زمینه ادبی و تجربی تری را

مد نظر داشته اند تا ارایه

چهره ای کاملاً یکدست و

منسجم و تأمل برانگیز به

خواننده نوجوان

هنگامی کاملاً قابل درک است که در کنار ترسیم غنی و پرمایه و زنده جزئیات اجتماعی زندگی، ارایه گردد. بچه ها اغلب از نکات جزئی زندگی یک شخص لذت می برند. زندگی نامه نویسان ماهر و موفق، می دانند که چگونه ضمن بیان گفتنی های ضروری، زندگی شخص مورد نظر را به نحوی دقیق بازسازی کنند. حوادث خاصی که زندگی شخصیت را شکل می دهند، پایه طرح زندگی نامه

از سوی دیگر، ساده انگاری بیش از حد، اغلب به ارایه تصویری ناقص از فرد و زمانه وی منجر می شود. چگونگی گزینش این حقایق و ماهرانه داستانی جذاب و گیرا پدید آوردن، بستگی به نویسنده دارد. نویسندگان خوب، حقایق خود را مستند می کنند و نیز بین حقیقت و دیدگاهها تفاوت می گذارند.

دایانا استانلی (Stanley) و پیتر ونیما (Vennema)، در مقدمه خود بر زندگی نامه شکسپیر، درباره مسایلی که در نوشتن زندگی نامه با آن مواجه بوده اند، به خوانندگان شان چنین می گویند: «اطلاعات چندانی درباره اوایل زندگی شکسپیر در دست نیست» (۱) آن ها در متن خود از کلمات و عباراتی مانند «اگر چنین باشد» و «شاید»، به دقت استفاده کرده اند تا به خوانندگان خود، درباره صحت نسبی برداشت ها و حدسیات عالمانه شان هشدار دهند.

چنین کاری اگر نگویم به ضرس قاطع، بل به احتمال قریب به یقین، خاص عالمان مخلص و فروتن و خالی از ادعاست؛ کاری که دکتر غنی، در کتاب تاریخ عصر حافظ، به خوبی انجام داده است (در این باب، پس از این توضیح خواهیم داد). برخی از زندگی نامه نویسان، روش ارایه

این است که تقلید از صورت‌های کلیشه‌ای (تیپ‌های شخصیتی)، متن مربوط به نوجوان را به زمینه بزرگسالی متصل می‌کند و او را از درک درست شخصیت محروم می‌سازد. در عین حال، نویسنده نباید در دام اغراق و مبالغه بیفتد و پیشاپیش درباره استعدادهای بالقوه شخصیت قلم‌فرسایی کند و برای مثال، چنین بگوید که بزرگی و عظمت شخصیت زندگی‌نامه، از همان کودکی هویدا بوده است. اغراق در ویژگی‌ها و خصلت‌های نیک، زندگی‌نامه را به سمت

خلاصه خطوط اصلی زندگی‌نامه را برمی‌گزینند که جزئیات زندگی‌نامه‌ای را با اخبار جالب زندگی شخصیت درهم می‌آمیزد. ترکیب واقعیات و جزئیات شگفت‌انگیز و غیرعادی، شیوه سرگرم‌کننده و جالبی برای آشنایی با زندگی برخی از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان به وجود آورده است. برخی نویسندگان، واقعیات مربوط به زندگی شخصیت مورد نظر را به صورت خلاصه و تقریباً به شکل یک طرح کلی ارائه می‌دهند. گزینش حوادث کلیدی در زندگی شخصیت و ارائه زنده آن‌ها، موضوع را برجسته و چشمگیر می‌سازد و خواننده را علاقه‌مند نگاه می‌دارد.

ترسیم موضوع

آیا شخصیت مورد نظر کاملاً پرورده و چند بعدی نشان داده شده است؟ آیا از صور کلیشه‌ای استفاده یا اجتناب شده است؟ نویسنده زندگی‌نامه‌ای که مخاطب آن نوجوانان هستند، مهم‌ترین مؤلفه شخصیتی یک نوجوان را که همانا حس کنجکاوی و کشف تدریجی و گام‌به‌گام شخصیت اصلی زندگی‌نامه است، در نظر می‌گیرد. بدین ترتیب، نوجوان قهرمان با شخصیت متن رشد می‌کند و با پیشرفت متن، علاوه بر ارضای حس کنجکاوی و کشف و شناسایی، به راحتی با شخصیت همدلی و حتی همذات‌پنداری می‌کند. به این ترتیب، تفاوت‌های شخصیتی و ویژگی‌های ماهوی شخصیت اصلی زندگی‌نامه، کاملاً در ذهن و فکر خواننده جا می‌افتد.

زندگی‌نامه‌نویس باید موضوع کارش را به عنوان یک شخصیت منحصر به فرد و ویژه در نظر بگیرد تا در دام تیپ‌سازی نیفتد. موارد مهمی که در این باب مورد توجه منتقدان قرار گرفته، از جمله



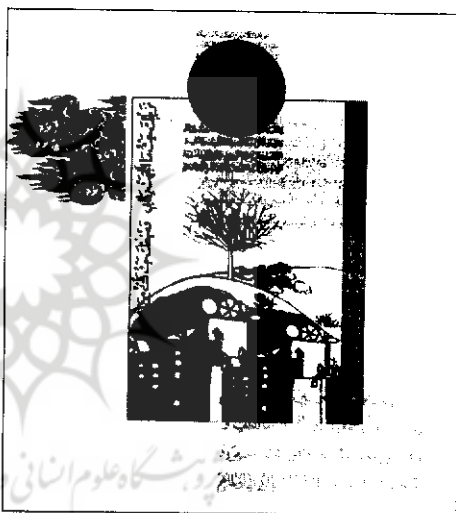
سیره‌نویسی و تذکره‌اولیا سوق می‌دهد و یا به خلق به یک افسانه می‌انجامد. خلاصه این‌که شخصیت مورد نظر زندگی‌نامه، این مجوز را به نویسنده نمی‌دهد که بر منبر رود و موعظه کند.

سبک

آیا سبک نوشته قابل فهم و جذاب و پرکشش است؟ آیا عنوان‌ها یا مطالب پیچیده، به قدر کافی

شرح داده شده؟ آن چه این جا مورد توجه خاص است، لحن مناسب و مقتضی موضوع زندگی نامه است. علاوه بر نکته اشاره شده، مبنی بر منبری نبودن لحن کلام، در مواردی که الگوی گفت وگویی متن سندیت داشته باشد - مانند آن چه در زندگی نامه گونه موثق به کار می رود - باز هم نباید لحن کلام مطابق با الگوهای باستانی یا کهنه گفت وگو باشد و گفت وگو باید نحوه سخن گفتن شخصیت را بازتاب دهد، اما نباید کهنه و قدیمی باشد.

محمدکاظم مزینانی، در نوشتن زندگی نامه امام حسین و امام دوازدهم، شیوه تازه ای را تجربه



کرده است. کتاب سوار سوم که درباره واقعه کربلاست، به شکل واگویه است. چهار واگویه در بخش اول که به شکل روایت و داستان و گفت وگو بیان شده است؛ واگویه اول از زبان یزید، واگویه دوم از زبان ام کلثوم، واگویه سوم از زبان ابن مرجانه عبدالله زیاد و واگویه چهارم، از زبان سکینه چهارده ساله. بخش دوم نیز شامل سه واگویه از سعد ابی وقاص، زینب و زین العابدین امام سجاد است. داستان زندگی امام دوازدهم نیز از زبان یک

نویسنده بیان می شود که ماجرای داستان، به صورت یک الهام در ذهنش صورت می بندد.

آن چه در نگاه اول به این دو کتاب، خود را به خواننده می نمایاند، این است که زندگی نامه، از گونه زندگی نامه داستانی است؛ مبتنی بر اطلاعات تاریخی و واقعی، اما گفت وگوهای متن و برخی صحنه ها ابداعی و حاصل تخیل نویسنده است. دیگر این که این دو متن، اپیزودی هستند و به خصوص در داستان سوار سوم، واگویه ها، هر یک اپیزودی از زندگی امام حسین و واقعه کربلا به دست می دهند. همان گونه که پیش از این اشاره شد، مزینانی در این دو داستان، سبک تازه ای را به کار گرفته است. هر دو متن، نثری پیراسته دارد، اما لحن روایی داستان ها از عمق و تأثیر کلام کاسته است. در داستان سوار سوم که واگویه ها از زبان افراد مختلفی بیان می شود، لحن واگویه از زبان مرد و زن، دشمن و دوست یکی است و این موضوع، اگر چه موجب یکدستی نثر کتاب شده، ترسیم و باز نمود درونی شخصیت ها را مصنوعی جلوه می دهد. این شیوه بازگویی ماجرا از زبان هر یک از عوامل دخیل در حادثه، به نویسنده اجازه می دهد که نه مانند راوی دانای کل و هم چون یک تماشاگر بیرونی به بیان صحنه بپردازد، بلکه وارد ذهن افراد شود و احساس درونی آن ها را برای خواننده آشکار سازد. البته در ماجراهای تاریخی یا زندگی نامه ها به کار بردن چنین شیوه ای، حتی برای خواننده غیرحرفه ای، این سؤال را مطرح می کند که نویسنده چگونه به حالات و روحیات درونی شخصیت ها آشنا بوده است؟ چیزهایی که بایستی براساس واقعیات تاریخی ارایه و ترسیم شوند، آیا می تواند دیدی کلی و متناسب با حادثه مزبور، به خواننده نوجوان بدهد؟

حوادثی چون حادثه کربلا که هم تراژیک و هم حماسی است و هم اسناد و مدارک دقیق درباره آن وجود دارد، مورد نظر است، ارایه دقیق حادثه یا حفظ تأثیرهای خاص روحی و روانی آن است. داستان امام دوازدهم نیز شامل موارد مذکور می‌شود. آن چه هر دو متن را به سمت شعارگونه‌گی و ارایه سطحی شخصیت و حادثه سوق داده، تصاویری است که در هر دو کتاب به کار رفته و حتماً همان تصاویر روی پرچم‌ها و پارچه‌های آویخته بر در و دیوار هیأت‌های عزاداری است.



به نظر می‌رسد که نویسنده از این موضوع غافل مانده که آن چه او ارایه می‌دهد و ترسیم می‌کند، یک حادثه تاریخی است و نه بازتاب‌های آن حادثه در زمان حاضر؛ آن هم بازتاب‌هایی که صرفاً شعاری و دیداری‌اند، نه بازتاب‌های روانی، روحی، اجتماعی و مذهبی و تأثیرات عمیق بنیادی این حادثه. نوجوان امروز، ذهنی علمی و منطقی

به نظر می‌رسد که نویسندگانی هم چون مزینانی که به شرح و ارایه حوادث تاریخی و زندگی‌نامه‌ها می‌پردازند، برای گریز از شیوه سنتی زندگی‌نامه-نویسی، زمینه ادبی و تجربی تری را مدنظر داشته‌اند تا ارایه چهره‌ای کاملاً یکدست و منسجم و تأمل‌برانگیز به خواننده نوجوان. همان گونه که اشاره شد، حوادثی هم چون حادثه کربلا را به لحاظ عمق و شدت و حدت حادثه و انبوه آدم‌های ریز و درشت تاریخی، مذهبی و... که در گوشه‌ای از این صحنه عظیم تاریخی نقش داشته‌اند، دشوار می‌توان با چنین واگویی‌های درونی، برای خواننده نوجوان جای انداخت.

این داستان و داستان زندگی امام دوازدهم و کلاً نوشته‌هایی از این دست، برای گروه سنی نوجوان، بیشتر یادآور صحنه‌های تعزیه و عزاداری و یا مولودی‌خوانی‌های روز تولد امامان است. نوجوانان ما در مراسم بسیاری که به مناسبت‌های مختلف، درباره امامان اجرا می‌شود، سخنانی از این دست بسیار می‌شنوند. آن چه نوجوان کنجکاو، در پی یافتن پاسخ برای آن‌هاست، تنها بیان شعارگونه این حوادث تاریخی نیست، بلکه او بیشتر در پی یافتن چرایی‌های این حادثه است. دیگر آن که بیان صحنه‌های مختلف از زبان افراد گوناگون، سخن از افراد، حوادث و ماجراهایی را پیش می‌کشد که برای خواننده نوجوان که سهل است، حتی گاه برای بزرگسالان ناآشنا و غریب محتاج توضیح و شرح است. مثلاً:

«پسر اشعث سمرانجام توانست مسلم را به دام بیندازد. به فرمان او ما مسلم را به سوی چاهی سرپوشیده کشاندیم و به دامش انداختیم.» [سوار سوم ص ۶۰]

اما پسر اشعث کیست؟

آن چه بیشتر در ارایه حوادث تاریخی، به ویژه

«ای مادر گرامی واپسین امام! خوشا بر تو که چنین نوگلی را رویانده‌ای! درود خداوند بر تو و خاندان تو باد! — درود و بدرود!» [ص ۵۱]

[این تکه را با سخنان گویندگان صدا و سیما و مداحان اهل بیت، در روزهای جشن و تولد مقایسه کنید!]

حافظ از دست رفته

وجود ما، معماییست حافظا

که تحقیقش، فسون است و فسانه
زندگی‌نامه حافظ، با سر عنوان «تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان»، به شرح زندگی حافظ می‌پردازد. مزینانی در این کتاب، به تاریخ عصر حافظ می‌پردازد و غزل‌هایی از حافظ را که در زمان‌های خاصی سروده شده و با حوادث تاریخی ویژه‌ای ارتباط دارند، به عنوان شاهد مثال آورده است.

شرح حال حافظ مزینانی، نسخه بدلی تاریخ عصر حافظ دکتر قاسم غنی است که مزینانی، آن را به عنوان یکی از منابع خود در آخر کتاب آورده است. با مطالعه کتاب مزینانی و نگاهی به کتاب دکتر قاسم غنی، می‌توان گفت که کتاب مزینانی، فقط تفاوت‌های کوچکی با کتاب دکتر غنی دارد. تاریخ که همان تاریخ است، اما در کتاب دکتر قاسم غنی، این همه شرح و تفضیل از روحیات حافظ و اظهارات عالمانه درباره زندگی حافظ و اوضاع سیاسی زمانه وی، خبری نیست.

در کتاب که دو بخش دارد، مزینانی بخش اول را به شرح و توضیح حوادث تاریخی و غزل‌های مرتبط با آن پرداخته و در بخش دوم که بعداً به صورت کتاب جداگانه‌ای هم چاپ شده، به شرح برخی از ابیات و بیشتر کلمات غزل‌ها پرداخته است.

دارد و در پی برداشتی منطقی از حوادث و اشخاص تاریخی است که در مذهب و اعتقادات او، نقشی تعیین‌کننده دارند.

شاید گاه این تصور پیش آید که چون نوجوانان نمی‌توانند به عمق یک حادثه و یا یک عمق وجود یک شخص پی ببرند و واقعه را به تمامی درک کنند، ارایه عمیق و جدی آن، برای شان سنگین و دشوار باشد، اما واقعیت کاملاً عکس این است. نوجوان با ذهنی کنجکاو و وقاد، در پی چرایی چیزهاست و نیز بهتر از بزرگسالان که پیش‌فرض‌ها



و پیش‌زمینه‌های ذهنی، مانع شناخت‌شان می‌شود، مسایل و موضوعات را درک می‌کند. نوجوانان، آن‌چه را که سطحی و شعاری باشد، به راحتی پس می‌زنند. قلم مزینانی در هر دو کتاب، قلمی خاص و انصافاً زیباست، اما برای ترسیم چنان چهره‌ها و حادثه‌هایی، از ادبیت گذشته و شعاری شده است. این مقال را با تکه‌ای از کتاب زندگی امام دوازدهم پایان می‌دهم که شاهد مثال باشد:

برای گذراندن زندگی به کار گیرد. روزیبه‌روز از درس و مدرسه بیشتر دلش می‌گرفت. میانه‌اش با شیخ و زاهد نیز چندان خوب نبود. از همدمی با آن‌ها ملول می‌گشت.»

حافظ در این دوره برای کشف حقیقت زندگی و رسیدن به خودآگاهی، به هر گوشه‌ای سرک می‌کشید. گاه در کنار چشمه زلال اندیشه‌ای می‌نشست و گاه بر دامن احساس و مهری سرشار از شور زندگی سر می‌نهاد. شعرهای این دوره‌اش، بیشتر رنگ و بویی دینی داشت تا عرفانی. نه رنگ مدرسه و موعظه و زهدورزی. او اگرچه آرام‌آرام از دنیای عالمان دور می‌شد، اما در شعرهای این دوره‌اش هنوز از حافظ رند و خراباتی خبری نیست.»

● زندگی‌نامه‌نویس باید موضوع کارش را به عنوان یک شخصیت منحصر به فرد و ویژه در نظر بگیرد تا در دام تیپ‌سازی نیفتد

«دنیای صوفی و خانقاه‌نشین‌ها نیز چنگی به دل شاعر نکته‌بین نمی‌زد. کرامات‌سازی‌ها و لاف و مکزاف‌بافی‌های شان را نمی‌توانست تاب بیاورد. مردان خانقاه را بیشتر شیفته و در بند خود می‌دید تا والد و شیدای حقیقت. در حالی که می‌کوشیدند هوس‌ها و خواسته‌های زمینی را کوچک بشمارند تا به آسمان راه پیدا کنند. حافظ در سال‌های پایانی دهه سی عمر خویش، بیشتر با این گروه دمخور بود. به خانقاه‌ها رفت و آمد می‌کرد و با صوفیان بسیاری نشست و برخاست داشت. شعرهای این دوره حافظ بیشتر رنگ و بوی عارفانه داشت... بعدها اگرچه از دنیای خانقاه‌نشین‌ها فاصله گرفت اما باز هم این اصطلاحات را به کار می‌برد:

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد.»

فعالاً به همین مقدار بسنده می‌کنم و در ادامه مقال، باز هم جملاتی از کتاب خواهیم آورد. این

بخش اول به لحاظ پیگیری اوضاع سیاسی عصر حافظ، یکدست است و خطوط کلی طرح آن، در ابتدای کتاب چنین آورده شده است: حافظ و شاه‌شیخ، حافظ و امیر مبارز، حافظ و شاه شجاع، حافظ و سلطان زین‌العابدین، حافظ و تیمور، حافظ و شاه‌منصور.

خواننده نوجوان از همان ابتدا و با نگاهی به فهرست سرفصل‌ها، حافظ را شخصیتی کاملاً سیاسی تصور می‌کند که کاری نداشته، جز این که به دربار این پادشاه و آن پادشاه برود و شعر بگوید. شرح و تفصیل اوضاع اجتماعی آن دوره، با اظهارنظرهای عالمانه نویسنده طرح می‌شود. بعد، هر از گاهی قهرمان شاعر به صحنه می‌آید و با دیدگاه‌های شخصی نویسنده، به خواننده معرفی می‌شود. صرف‌نظر از ترسیم اوضاع تاریخی عصر که با آب و تاب شرح داده شده (حال بگذریم که تاریخ را چه نیاز به آب و تاب دادن)، اظهارنظرهای نویسنده در باب شخصیت و روحیات و حتی تأویل اشعار مرتبط با شرایط مذکور، چیزی جز قصه‌بافی نیست. نمونه‌ها چنان فراوانند که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد و ما فقط به بیان نمونه‌هایی بسنده می‌کنیم:

در صفحه ۲۰، پس از آوردن غزلی از حافظ که با اوضاع خاصی مرتبط دانسته شده [هنگام خواندن کتاب، فرض را بر این می‌گذاریم که تمام غزل‌هایی که به اوضاع و شرایط خاصی منتسب شده، همان است که نویسنده می‌گوید]، نویسنده چنین می‌گوید:

«سالی بر او نگذشته بود مگر همراه با درد و اندوهی

تازه، اما دنیای شعر بهترین پناهگاه او بود. شعرهایی که ریشه در اندیشه و حکمت داشت. درس و مطالعه و مدرسه و استاد به تتهایی دریای ناآرام وجودش را آرامش نمی‌بخشید. از این گذشته نمی‌خواست که دانش و دانسته‌های خود را

تکه‌ها و مواردی که پس از این نقل می‌شود، نمونه سبک و بیان، دقت و صحت اطلاعات، آرایه شخصیت یا ترسیم‌گری موضوع، در کل متن یا کتاب است.

موثق یا ناموثق؟

از زندگی حافظ چیز چندان زیادی در دست نیست، کامل‌ترین و بهترین آن، به گفته دکتر قاسم غنی، در تاریخ عصر حافظ، مقدمه محمد گلندام، بر دیوان حافظ است. از این اطلاعات اندک هم نمی‌توان به یک خط سیر پیوسته تاریخی، از زندگی و شخصیت این شاعر و عارف دُرذانه دست

● خواننده نوجوان از همان

ابتدا و با نگاهی به فهرست

سرفصل‌ها، حافظ را شخصیتی

کاملاً سیاسی تصور می‌کند که

کاری نداشته، جز این که به

دربار این پادشاه و آن پادشاه

برود و شعر بگوید

یافت. بنابراین، آن چه می‌توان به طور قطع و یقین، از روی آن به شخصیت و حالات و احوالات روحی حافظ و حتی وضعیت اجتماعی دوره او پی برد، صرف نظر از کلی‌گویی‌های تکراری تذکره‌نویسان گذشته، ابتدا همین مقدمه مختصر محمد گلندام بر دیوان حافظ و در وهله بعد، اشعار خود حافظ است.

دکتر قاسم غنی، حافظ‌شناس بزرگ و عالم فرزانه نیز با استناد به همان تذکره‌ها و اشعار حافظ، با تخصص و تفحص بسیار و سال‌ها

کندوکاو در اشعار او، به آن نتایج درباره تاریخ سروده شدن غزل‌هایی از حافظ، رسیده است. بگذریم از این که آن عالم فرزانه، برای تحریر این کتاب، با چه احتیاطی قدم برداشته است. مقدمه او را بر تاریخ عصر حافظ می‌خوانیم:

«پیدایش این فکر و مراحل اولیه این اقدام که در ابتدا

خیالی بود ساده و بر اثر تشویق و علاقه‌مندی دوستان، قدم به مرحله اجرا گذاشت و زمینه اجرای تالیف کتابی مبسوط فراهم آمد ولیکن تا به سرمنزل نهایی برسد و به صورت کتابی در آید، هنوز مرحله بسیار صعب در پیش بود که نگارنده به خودی خود، جرأت اقتحام آن را نداشت... شور و قلمرویی است که فرمانروایی آن فقط با دانشمندان است و سر و کار نویسنده با قوانین سخت علمی خواهد بود و پس و بنابراین، قطع این مرحله بی‌همری خضر خطاست. بدین جهت مطلب را به حضرت استاد علامه آقای قزوینی، دامت برکاته که در آن وقت هنوز در فرهنگستان بودند، عرض و به وسیله مکتوبی از ایشان کسب تکلیف کردم و راهنمایی خواستم. ایشان هم بنا به سیرت پسندیده خود که در تشویق و دستگیری هر طالب علمی دارند، پاسخی سراسر تشویق و ملامت به نگارنده نوشته و راه‌کار را نشان دادند و بدین طریق در پرتو این روشنایی بزرگ و در زیر نظر این ناقد بزرگوار، اقدام به تألیف میسر گردید و نگارنده را اطمینان خاطر می‌دهد هر چند تمام‌تر پیدا شده تا دست به این کار زدم. بزرگ‌ترین مزیت این کتاب و شاید تنها مزیت آن همین است که از زیر نظر ناقدانه این استاد علامه گذشته و ایشان با آن دقت‌نظر و روش محکم علمی که خاص خودشان است، این کتاب را کلمه به کلمه ملاحظه و رسیدگی فرموده...»

اگر بخواهیم در باب فضایل موجود در این مقدمه کوتاه سخن بگوییم که آکنده است از فروتنی خاضعانه یک عالم بزرگ، برای دست یازیدن به کاری بزرگ، دقت‌نظر و اتکا بر روشی علمی و تحت‌نظر استاد فرهیخته و فرزانه روزگار، علامه قزوینی - اگرچه خود دکتر قاسم غنی به

گفته استادان صاحب فن، عجبوبة حافظ شناسی بود - و این که امتیاز کتاب را نه در یافته های خود، بلکه «از زیر نظر ناقدانه استادی بزرگ گذشتن» می داند و همه، خود یک دستورالعمل اجرایی و کاری برای همه کسانی است که می خواهند در این زمینه کاری انجام دهند. کار به دراز می کشد؛ فقط با توجه با این مقدمه و موارد دیگر، به توضیح و شرح شیوة کار مزینانی می پردازم.

در ص ۲۱ می گوید: «حافظ در این دوره برای کشف حقیقت زندگی و رسیدن به خودگاهی به هر گوشه ای سرک می کشید. گاه در کنار چشمه زلال اندیشه ای می نشست و گاه بردامن احساس و سری سرشار از شور زندگی سر می نهاد.» گویی نویسنده، تحت تأثیر اشعار حافظ، به شعر گفتن منثور افتاده تا نقل حوادث دقیق تاریخی و زندگی او.

می گوید شعرهای این دوره رنگ و بویی دینی داشت تا عرفانی. می گوید دنیای صوفی ها و خانقاه - نشین ها نیز چنگی به دل شاعر نکته بین نمی زد. (ص ۲۱). سخنانی از این دست، در کتاب موج می زند. سؤال این است که نویسنده بر اساس چه شواهد و مدارک معتبری، تاریخ شعر سرودن حافظ را تعیین کرده است و توانسته حکم دهد تا این تاریخ که او دنبال خانقاه و شیخ و صوفی بوده، اشعارش رنگ و بوی عرفانی داشته است؟ بر اساس کدام سند تاریخی می توان گفت که حافظ، در کدام خانقاه و با کدام پیر، آمد و شد داشته است؟ دکتر مرتضوی، در «مکتب حافظ»، در این باب می گوید: «کسانی نظیر خواجه کمال الدین الوفا و شیخ علی و شیخ زین الدین خوافی و شاه نعمت الله ولی و... که صاحبان تذکره ها و تواریخ، به اقتضای مرض پیر تراشی (که از عدم درک افکار حافظ و بیگانگی از شخصیت او و اسارت در قفس اطلاعات مربوط به تصوت کلاسیک که از حافظ و افکار او فرسنگها فاصله دارد، سرچشمه گرفته است) پیرو

مراد حافظ دانسته اند، هیچ کدام نمی توانسته اند پیر حافظ باشند و... توجهیاتی از این قبیل که مقصود حافظ از «دست شفاعت هر زمان در نیکنامی می زنم»، بیان لزوم اقتدا به مشایخ و حاکی از ارادت رسمی خواجه به پیران عهد خود است، از نوعی تسامح در تشخیص افکار و روح بلند پرواز و شمه رندانه خواجه، به اقتضای علاقه مندی به تعجیل و تحکیم فرض پیر داشتن حافظ (که این علاقه مندی خود از تحت تأثیر اطلاعات مربوط به تصوف کلاسیک بودن و عدول از مسیر حقیقی افکار و ذوق شخصیت حافظ ناشی است) دور نیست و به نظر نگارنده کسانی چون «خواجه کمال الدین بوالوفا» را ممدوح حافظ باید دانست، نه مراد او.» [مکتب حافظ، مقدمه بر حافظ شناسی، ترجمه مرتضوی - سرتوم - ۱۳۷۰]



ای کاش مزینانی، نگاهی نیز به این کتاب گران قدر می انداخت تا با گلچین کردن مطالبی از این جا و آن جا، چنین آش گلگیری سرهم نکند. مزینانی می گوید: «شاعر دور پرواز، هنوز به تمامی در خود نشکفته بود. احساس می کرد که جای چیزی در اندروتش خالی است.» (ص ۲۲) این حکم بر چه اساسی است؟ آیا سند معتبری از گفته های خود

شاعر در دست است که نشانگر این حکم باشد؟ اگر مزینانی براساس غزل مذکور حکم کرده، باید به او آفرین گفت که چنین عالمانه حکم داده است. غزل مذکور به گفته شارحان معتبر حافظاً:

«سراسر اشاره به قصه خلقت از نظر اصحاب تجلی دارد و نقش عشق در رابطه میان خالق و مخلوق در آن طرح شده است.»

[شرح غزل‌های حافظ / حسینی مروی، ۱۳۶۹، ص ۶۲۲]
«این بیت و این غزل در بردارنده اشارات و آرای عرفانی مهمی است.»

[حافظنامه، بهاء‌الدین غرشمای، ج اول، ص ۵۹۶]
به گفته این شارحان و استادان دیگر، حافظ در

● زندگی‌نامه پلی بین واقعیت و داستان است.

زندگی‌نامه‌نویس باید بین آن‌چه واقعیت دارد و تعبیر و تأویل دقیق درباره آن‌چه ممکن است حقیقت داشته باشد،

تعادل ایجاد کند

این غزل، به طرح برنامه هستی در فضای هستی، پرداخته است. (نقل شفاهی از کلاس حافظ‌شناسی دکتر اصغر دامپه، استاد دانشگاه ملامه طباطبایی)

حال، چگونه است که مزینانی حکم می‌دهد «شاعر دورپرواز هنوز به تمامی در خود نشکفته بود.»؟! شگفتی از این بالاتر که تمام اصطلاحات کلیدی یک مکتب فکری گسترده و بسیار عمیق را در غزلی بی‌همتا می‌توان گنجانند. اگر این غزل، نشانه به قول نویسنده شکفتگی حافظ نباشد، پس کدام غزل نشانه اوج روح عظیم و عرفان ناب و خالص او خواهد بود؟

قصه‌باقی‌های نویسنده را باز هم ببیند:

«پس از بر تخت نشستن شاه شیخ، شاعر شیدا به دربار راه یافت و کم‌کم با زندگی خراباتی آشنا شد و در جست‌وجوی حقیقت ناب از دنیای نوازنده‌ها و ساقیان و مردان خم‌نشین سردرآورد در پناه و پشت لحظه‌های بی‌خودی و بی‌خبری، خود را از یاد برد و دل سپرد به نغمه‌های جاودانی و ازلی. نغمه‌هایی که از هر سو به گوش جانش می‌رسید و برایش پژواک حقیقت بود. حقیقت ساده و زلالی که در جوینار زمان ازلی جاری بود و در آن لحظه‌ها از حوضچه جانش سرریز می‌کرد. به زودی دریافت که در این جهان، همه چیز از همین حقیقت جاری آب می‌خورد، از گل و نسیم گرفته تا سنگ و ستاره.»

حافظ در پناه بی‌خودی‌های شبانه به راز روشن ستاره‌ها پی برد. در دیستان چمن‌القبای زبان گل‌ها را آموخت. روی پرده سازها گام برداشت و نواهای ازلی را با گوش جاننش شنید. در این دوره اگرچه پر بود از اندیشه‌های ژرف اما دلش لبریز بود از حس‌های عریان زندگی، در پناه این حس‌ها دریافت که بیشتر عقل‌اندیشی‌های بشری، شوخی مسخره‌ای بیش نیست؛ چرا که از بیکرانگی، تهی است. بیکرانگی و صفایی که در رنگ‌ها موج می‌زند و در عطر گل‌ها پنهان است. جادو و رازی که در عشوه سروها می‌بالد و در نوای سحرانگیز سازها طنین برمی‌دارد.»

[شاعر شهرآز حافظ ص ۲۳-۲۲]

۱- براساس کدام مدرک و سند، حافظ به دربار راه یافت؟

۲- زندگی خراباتی یعنی چه؟

۳- مردان خم‌نشین یعنی چه؟

۴- لحظه‌های بی‌خودی یعنی چه؟ این‌ها یعنی حافظ دائم‌الخمر شد؟

۵- نغمه‌های جاودانی و ازلی یعنی چه؟ برای یک نوجوان، این چه معنایی دارد و در چه قالبی می‌گنجانند؟

۶- زمان ازلی یعنی چه؟

۷- چه چیز از حوضچهٔ (!!)) جانش سرریز می‌کرد؟

۸- کدام حقیقت جاری؟ نویسنده چگونه و کجا آن را به خوانندهٔ نوجوان خود شناسانده که اکنون با عبارت «همین حقیقت»، به آن اشاره می‌کند؟

۹- راز روشن ستاره‌ها کدام است؟

۱۰- زبان گل‌ها چیست؟

۱۱- نواهای ازلی کدامند؟

۱۲- کدام اندیشه‌های ژرف؟

۱۳- حس‌های عریان زندگی یعنی چه؟

برای فهماندن معنای شعر پر از استعاره و تمثیل و کنایه و تلمیح حافظ به نوجوان و آرایه خطوطی از زندگی و شخصیت وی از طریق این غزل‌ها، نویسنده خود به شعرگویی متمسک شده؛ آن هم شعری که هیچ شناختی نه دربارهٔ حافظ که سهل است، دربارهٔ مضامین غزل‌های او نیز به دست نمی‌دهد! عجب نیست که نوجوانان ما از فرهنگ سنتی گریزانند و به سختی می‌توانند با سنت ادبی ارتباط برقرار کنند و یا اصلاً نمی‌توانند. اگر این تکه از متن را - که مشابهش در کتاب

فراوان است - برداریم و داخل کتاب زندگی‌نامه یک شاعر دیگر بگذاریم و یا هر کس دیگر که به داشتن روحیهٔ شاعرانه معروف است (مثلاً در زندگی‌نامهٔ خود مزینانی)، هیچ لازم نیست در آن دخل و تصرفی انجام دهیم؛ جز این که اسم حافظ را از آن برداریم.

در نمونه‌های آرایه شده، علاوه بر فقدان صحت و دقت و موثق نبودن، این موارد نیز کاملاً آشکار است:

- ترسیم‌گری غلط موضوع

- کلیشه‌ای بودن توصیفات و موارد مطرح

شده و توضیح ندادن مطالب پیچیده

- نامناسب بودن آن برای نوجوانان

شرح و توصیف مزینانی، دربارهٔ خانوادهٔ حافظ، از آن قسمت‌های بدیع و نوآورانهٔ منحصر به فرد است! او پس از چند جملهٔ قصه‌بافی دربارهٔ همسر و فرزندان حافظ، دربارهٔ بیتی از حافظ در غزل: «مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم

هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم»

می‌گوید، حافظ همسری داشته که او را به

استناد این بیت، «سرو خانگی» نامیده است:

مرا در خانه سروی هست کاندر سایهٔ قدس

فراغ از سروستانی و شمشاد و چمن دارم

اگر کسی با حافظ و حال و هوای اشعارش،

● ای کاش مزینانی، نگاهی نیز به این کتاب گران قدر می‌انداخت تا با گلچین کردن مطالبی از این جا و آن جا، چنین آش گلوگیری سر هم نکند

درون مایه، زمینه و هنر او آشنا باشد، این را می‌داند که حافظ در هیچ یک از اشعارش، به خانوادهٔ خود اشاره نکرده. از این روی است که از خانوادهٔ او اطلاع درستی در دست نیست و همه بر پایه حدس و گمان تذکرة‌نویسان قدیم و تذکرة‌نویسان جدیدی چون مزینانی است. گذشته از آن، به اعتراف شسروح حافظ و به ویژه حافظ‌نامهٔ خرمشاهی، در شرح غزل ۱۵۹ (ص ۹۲۱، جلد دوم)، این غزل، در مدح قوام‌الدین حسن تمناجی، یکی از رجال صاحب نفوذ و صاحب کرم فارس و از وزرای شاه شیخ ابواسحاق، سروده شده است... تقریباً سی سال اول زندگی حافظ، مصادف با سی

تذکره‌نویسان امروزی ما، فرسنگ‌ها فاصله دارد. ربکا. جی لُکنز (Rebecca j. lukens)، استاد دانشگاه‌های میامی، اکسفورد و اوهایو، در کتاب راهنمای انتقادی ادبیات کودکان می‌گوید:

«یک زندگی‌نامه خوب، خواننده را به سمت دانش می‌کشد - دانش در تقابل با حقایق یا اطلاعات صرف - طبیعی و بدون تکلف بودن نوشته و تکنیک‌ها و تصاویر آن، بایستی پیرو این امر باشند... انباشتن اطلاعات، موضوع را ضایع می‌کند و به لحاظ احساسی آن را بد جلوه می‌دهد و شعاع توخالی و تبلیغات، آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.»

[A Critical Handbook of Children's literature Rebecca j. lukens p. 273.]

سال آخر زندگی حاجی‌قوام بوده و از تحسین و تمجید حافظ نسبت به بزم و بذل و بخشش حاجی‌قوام، چنین برمی‌آید که علاوه بر احترام و تشویق معنوی، از «زرتمغا» نصیبی نیز می‌برده است.

با مراجعه به شرح حال و شروح غزل حافظ که به وسیله بزرگان ادب و فرهنگ ایران تحریر شده، آن چه جلب نظر می‌کند، این است که تمام این بزرگان با توجه به نبود منابع موثق درباره حافظ، احوال او را از روی اشعارش، با رعایت احتیاط و ذکر عباراتی نظیر «به نظر می‌رسد»، «چنین برمی‌آید» (خرشاهی) و غیره بیان می‌کنند؛ همان روشی که در ابتدای مقاله، به نقل از زندگی‌نامه‌نویسان شکسپیور بیان شد و با اظهار نظر قاطع



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی